

# فریدون مشیری؛ آمیزه‌ای از شعر و انسانیت

نوشته پرویز خاقتی

از هر طرف زخیل حوادث کمین گهیت  
ز آن رو عنان گسته دواند سوار عمر

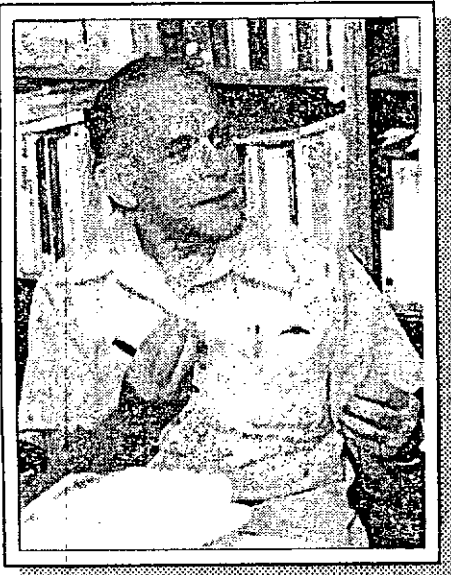
«حافظ»

رابطه میان انسانیت و هنر پیوندی بس ظریف و حساس و شگفت‌انگیز است. گاهی فکر می‌کنم: هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست ورنه تشریف هنر بر بالای هنرمند کوتاه نیست. هنر و شعر اگر روح آدمی را و شاعر را پالایش نکنند از جوهر هنری تهی است. مشیری شاعر بزرگی است که روحی به زلالی یک کودک معصوم دارد. این سخن حاصل بیش از چهل سال زندگی، خاطره، معاشرت و مکاتبه با این پاک‌ترین شاعر معاصر است. آغاز جوانی من و شعر من با مشیری شروع شد. بیش‌تر شاعران و اهل قلم شهرستان‌ها از روزنامه‌های شهرشان شروع می‌کنند و اگر کارشان مقبولیتی یافت به تهران کشانده می‌شود، اما من در سر آغاز جوانی اولین دوبیتی پیوسته‌ام را برای فریدون و مجله مطرح آن روزگار - سال‌های ۳۷ و ۳۸ - برای مشیری فرستادم. و شگفتا که دو هفته بعد شعرم را با اظهار نظر مشیری در مجله دیدم. برای من خیلی مهم بود که در آن سن و سال نامم را کنار معاریف شعر معاصر می‌دیدم و توفیقی بود که نتیجه روح بزرگ مشیری بود. خودم را نادیده بود اما مایه‌ای که در کارم دیده بود موجب شد بی‌هیچ پیرایه‌ای بنویسد این شعرها را شاعری جوان از دیار حافظ و سعدی برای ما فرستاده و... الخ.

من که شیفته این وارستگی شده بودم برای سربازی و دانشگاه که راهی تهران شدم به مرکز بی‌سیم آن روز که محل کار مشیری بود رفتم. فریدون آراسته و پاک و شیک بدون آن که اطوار

معمول شاعران مظاهر را داشته باشد مراد از آغوش کشید. باب شعر و سخن باز شد و شب مرا به خانه‌اش دعوت کرد و شعر خواند و خواند. من جوان بودم و ده سال از او کوچکتر. احساس حجب و شرمندگی می‌کردم، اما صمیمیت و سادگی و بی‌آلایشی او به من جسارت می‌داد. بی‌هیچ احساس پیش کسوتی گفت مدتی است شاعری از مشهد به تهران آمده و شاهکاری ساخته است، و بعد شعر زمستان اخوان را برایم خواند. گفت این شعر زخم شکست ۲۸ مرداد است، درد همه ماست، تجلی همه آرزوهای بر باد رفته ماست. کتاب «تشنه تومان» و «ابر» از او چاپ شده بود، ارزانی من داشت. این آغاز آشنایی من با مردی بود که غرور نداشت، حقه و حسد و کینه نداشت و هفته بعد که شیراز بودم خبر سفر تهران و شعر و تصویرم را در روشنفکر دیدم. از مجله «سخن» خانلری که بگذریم در بین نشریات هفتگی (مثل) امید ایران، سپید و سیاه، تهران مصور و چند مجله دیگر) روشنفکر تقریباً تکیه‌گاهی معتبر تر برای نسل جوان و خوانندگان دلخسته آن روزگار بود. چندین صفحه آن (شعر، نقد کتاب، پاسخ به خواننده) در اختیار فریدون بود. معیار کارش براساس خوب بودن شعر در هر شیوه‌ای بود. از صورتگر و شهریار می‌گذاشت، از نیما و نوپردازان هم چاپ می‌کرد. دروغ که چون برق و باد گذشت. بعضی از شعرهای مرا به سیمین بهبهانی که مسؤل صفحه ادبی تهران مصور بود می‌داد (یا مجله‌های دیگر). خلاصه، صادقانه می‌گویم که مشیری بود که دست مرا گرفت و پا به پا بُرد. اینک با گذشت سال‌ها که من پیرو او پیروزتر است با نوشتن هر کلمه من به دنیایی می‌روم که مشیری موجب شد تا مجوز هنری شاعر از دست رفته را بشناسم. خدایش بیامرزاد، او هم انسانی وارسته بود.

آشنایی با رضا سید حسینی، نادرپور، سایه، بهبهانی و دیگران که همگی محور چند دهه شعر



درخشان و ترجمه معاصرند، از برکت آشنایی با مشیری امکان پذیر شد.

مشیری گذشته از ارزش شعری خودش، در تعالی شعر معاصر به گردن خیلی‌ها حق دارد. آتشی که اکنون با ناسپاسی براو می‌تازد، منوچهر نیستانی که با دریغ از کف رفت و بسیاری از شاعران بزرگ معاصر بر محور کار مشیری امکان عرضه آثار خود را داشتند. اما مشیری هرگز ادعای خود محوری و برتری نداشت. فروغ را او مطرح کرد و خیلی از چهره‌های سرشناس دیگر. در این مدت دوستی و ارادت چه در تهران و چه در شیراز و چه در نامه‌ها، هرگز نشنیدم از کسی حتی انتقاد کند. پاکدلی او و بزرگی روحش بیش از اینها بوده و هست. حتی با آن‌ها که به ناحق سراو می‌تاختند مدارا می‌کرد و خاموش می‌ماند. به یاد می‌آورم به خاطر دفاع از من مجله سپید و سیاه را رها کرد و رفت. قصه این بود: مدتی پیش من غزلی گفته بودم با این مطلع:

بر من تاخته بود که تو در شیراز می‌نالی، در صورتی که ما در اینجا در اسارت تنگناهای بسیاریم و پرواز دخترم بهار از اتاق است تا ایوان. یکی دو سال پیش که مدتی در تهران بودم به دیدنم آمد. از او تمنا کردم بیاس آن همه محبت، سرکار خانم همسرش را هم بیاورد. تنها آمد. در برابر حیرت من و همسرم گفت راستش می‌خواست بیاید ولی گفت لابد می‌خواهی مرا روبروی خانگی بنشانی که هی سیگار دود کند و نفس مرا بگیرد. گفتم اگر ایشان محبت کرده بودند، من قول می‌دادم مدت‌ها سیگار نکشم. گفت حالا فکر کن آمده سیگار را کنار بگذار گفتم دیگر فایده‌ای ندارد و سیگارم را روشن کردم.

با فاصله سنی از من جوان‌تر و چابک‌تر بود. دخترانم گفتند ما می‌خواهیم شعر کوچه را با صدای خود شما ضبط کنیم. لبخندی زد و گفت عزیزانم من مدت‌هاست از کوچه بیرون آمده‌ام، بگذارید شعرهای تازه بخوانم. گفتند کوچه، کوچه... و او

این روزها که صداها کم و بیش در تهران خاموش است خائفی از حصار فریادی رساتر از همه می‌زند و...  
مدتی بجهاتی روحی کمتر شعر می‌گفت. در یک مثنوی برایش نوشتم ای فریدون شاعر درد آشنا ای جدا از ما ولی در جان ما  
دیرگاهی چنگ شعرت بی‌نواست... الخ.  
در یکی یک ابیات از روزگار و شیراز گله کرده بودم در یک مثنوی زیبا که در بهار را باور کن و گزیده‌های مختلف او چاپ شد چنین پاسخ داد:  
خائفی جان از تو هم بر من درود  
داروی غم‌های من شعر تو بود  
شعر تو آنجاکه پرگیرد به اوج  
می‌زند دریا در آغوش تو موج  
سعدی و حافظ پناهت می‌دهند  
در حریم خویش راحت می‌دهند  
من چه می‌گویم در این شهر غریب  
پشت این دیوارهای نانجیب...

تو عطر تازه یاسی رها به خانه من  
تو دولت نرم بهاری در آشیانه من.

چند صبحی گذشت مشیری در سپید و سیاه نوشت: اولین بار خائفی غزلی با این مطلع گفت و بسیاری از شاعران معاصر به استقبال او غزل‌ها گفتند. آدمی که اصولاً شاعر نبود براو تاخت که من پیش از خائفی گفته‌ام و چاپ نکرده‌ام، ماجرای شد، مقالاتی نوشتند و خلاصه مشیری چنان آزرده شده که من مقاله‌ای نه در دفاع خود، بلکه در دفاع از شخصیت مشیری نوشتم. اگر بخوام خاطره و تداعی آن روزها با این مرد را بنویسم مطول خواهد شد. نامه‌هایش خواندنی و شیرین بود، حیف که سرگردانی من آرشیو منظمی برایم نگذاشت. شعری به نام «در دست من شکفت» که خاطره شیرین و فراموش نشدنی جوانی است برایش فرستادم نوشت: «در دست من شکفت تو، در جان شکفت» اولین مجموعه شعرم «حصار» را که چاپ کردم صادقانه در روشنفکر عنوان کرد: در

# شرکت رامن افزار

ارائه کننده خدمات و محصولات کامپیوتری

Intel, IBM, HP, Epson, Quantum, NEC,  
Atrend, Elitegroup, Lucky star, Adaptec  
Sony, 3Com, Compex, US Robotics, Teac  
Creative LAB, Genius, Gold star, Samsung,

## خدمات

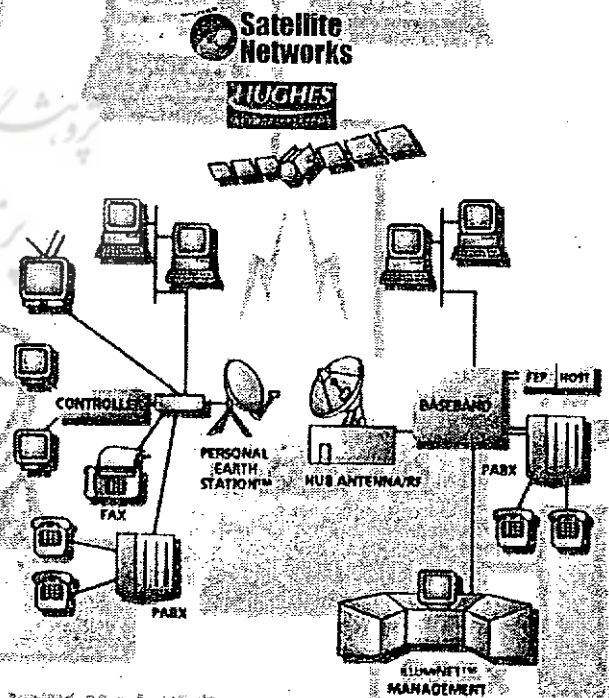
مشاوره، طراحی و نصب شبکه‌های کامپیوتری  
طراحی و پیاده سازی نرم افزارهای اداری  
فروش کامپیوتر و ارائه خدمات بعد از فروش  
نصب و راه اندازی اینترنت جهت شبکه‌های داخلی

تهران، میدان محسنی، خیابان شاهنژاد، کوچه دوم، پلاک ۱۶، ساختمان آرکیده

تلفن: ۰۲۲۰۰۵۵۵ (خط) / فاکس: ۰۲۲۸۷۹۲

پست الکترونیک: Raman@Sokhan.net

اینترنت: http://www.ramannet.com



خواند و باز ما را به کوچه‌های خاطره و شعر و عشق برد. از بس حسودانی تنگ نظر از مقبولیت شعر و کتاب او رنج می‌بردند می‌خواست توجه مردم را به شعرهای بسی نظیر خود مثل فردوسی و دست، مصدق، حافظ و مقوله‌های اجتماعی ببرد، در صورتی که به صراحت گفتم اصالت کار تو در همین صداقت تغزلی کلام تست.

### صیاد لحظه‌های زیبا

شعر مشیری زلال‌ترین و عاطفی‌ترین و در نتیجه مردمی‌ترین شعر معاصر است. به قول سپانلو مگر قرار است همه براساس سلاقی هم شعر بگویند و اصل، اصالت و استقلال ماهیت بیانی است. بسیاری از شاعران ما همراه با هر حرکت درست یا نادرستی در شعر معاصر همراه شده‌اند تا از قافله عقب نمانند. اما یک شاعر اصیل ضمن تکامل هنرش ریشه در بنیاد کارش دارد. متحول می‌شود، اما اصالت گفتاری او و شخصیت کلام محفوظ است. فریدون شاعر و صیاد لحظه‌های زیبا و گاه تلخ زندگی است. لزومی ندارد شعار بدهد و یا در این آشفته بازار که همه شعرها بی‌قواره است و از مفهوم تهی، و براستی معلوم نیست چه بر سر شعر معاصر آورده‌اند، شعری آنچنان بگوید که هیچ بنی آدمی مفهوم آن را درک نکنند. صفحات شعر مجله‌ها را بخوانید! گویی گوینده تمام آن‌ها یکی است. کلمات بخشناه‌ای است. مُد می‌شود بعضی واژه‌ها تکرار و رونویسی شود همه مثل هم و بی‌ارزش و نماندنی. مستقل و یگانه بودن مهم است نه مغلط گویی و ادعاکه شما نمی‌فهمید.

شعر ایجاد رابطه با ذهنیت و روح جامعه است. زبان فارسی را آشفته و مفلوط و درهم کردن، شعر نیست. مشیری پنجاه سال است در شعر معاصر مطرح است، چون زبانش را مردم دوست می‌دارند. به خلاف آنچه که می‌گویند، بسیاری از شعرهای مشیری سرشار از پیام اجتماعی و انسانی است.

شعری که نه تحصیل کرده و نه عوام آن را درک نمی‌کنند برای کی عرضه می‌شود؟ مخاطبان شعر مردم هستند، وقتی آن‌ها، و یا اکثریت مردم آنها را پذیرفتند و لذت بردند زبان شعر کار خودش را کرده است. من از زوایای مختلف شعر فریدون را بررسی کرده‌ام و به یقین می‌گویم شعرا و شعر

ماندگار روزگار ماست. خواه از عشق بگوید خواه طبیعت را به تصویر بکشد، خواه از خاطرات کودکی در قالب عرضه عظمت فردوسی. سادگی و تصویرپردازی‌های لطیف و ظریف شعر او تنها شیوه خود اوست، نوعی سهل و ممتنع در قالب نو است. همانطوری که تقلید از سعدی به ابتدال کشیده می‌شود شعر فریدون هم قابل تقلید نیست، زبان او هموار و مایه‌ور و آهنگین است. شعر نو می‌گوید اما ریشه در ادب کهن و زبان فصیح فارسی دارد. همان اندازه که خودش را و انسانیتش را دوست می‌دارم شعرش را هم که زلالی و همواری و نرمش دارد دوست می‌دارم. بغض و حسادت کاری از پیش نمی‌برد. اصولاً سبک شاعر دستوری و منشوری نیست. هر شاعر صاحب سبکی شعرش

به خلاف آنچه که  
می‌گویند،  
بسیاری از  
شعرهای فریدون  
مشیری سرشار از  
پیام اجتماعی و  
انسانی است.

بدون نام هم شناخته می‌شود این یاوه‌ها که مرتب در مطبوعات بدون حرمت به اسلوب زبان و دستور و مفهوم چاپ می‌شود چهره‌ای مشخص نخواهد داشت. این تجربه را من عملی و عینی دارم. روزگاری مطبوعات پُر بود از اسامی مختلف، اما باز مشیری ماند و عده‌ای معدود. هنر بنیاد و بنیان می‌خواهد. آندره ژید گفت و درست گفت: هنر از

فرط بی‌بندوباری می‌میرد. بلکه گفت: اصل جستن مخاطب و پیوند با خواننده است آن هم خواننده‌ای آگاه!

حرف‌های قلمبه و فیلسوفانه زدن آسان است. هنر هیچ رسالتی جز ارتباط عاطفی و احساسی با مردم ندارد. هنرمند وقتی مردم را داشت رسالتش را انجام داده است. یک شاعر فرانسوی می‌گوید در بحرانی‌ترین شرایط جنگی می‌توان عاشقانه‌ترین شعر زمانه را گفت. این واقعیت چون واکنش انسانی در برابر حوادث مهم است. انعکاس حالات روحی در موسیقی‌های خاص مهم است. در جنگ و بدبختی هم تغزل و عشق نمود ویژه خود را دارد. انکار حالات احساسی در هنر یعنی از جوهر هنر دور شدن. باید عمق هستی را با همه زشتی و زیبایی‌هایش شناخت. مگر حافظ در شرایط شوم حاکمیت مذهب ریایی نگفته است:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست  
پیراهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست  
و یا:

گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس  
شیوه آن نشدش حاصل و بیمار بماند

پس اصل برداشت احساسی و حتی منطق احساسی از زندگی است همین بس. آفرینش کلام مؤثر و زیبا مهم است، صید لحظات زندگی مهم است، نه ادا در آوردن و مردم را قریباً دادن و مثلاً شعر اجتماعی گفتن.

مشیری عزیز عمرش مثل شعرش دراز باد. من تصویر عمرم را در شعر مشیری و چهره خندان او و روح بزرگ او را می‌بینم. افسوس که زودگذشت هر لحظه و ساعتی که با این مرد بزرگ گذرانده‌ام. برایم عزیز و فراموش نشدنی است تندیسی از عظمت روحی و بی‌ادعایی بوده و هست. دلم مسی خواست نامه‌ها و نکته‌های ظریف او را می‌نوشتم، ولی دریغ که شهرزاد مرتب تلفن می‌زند آقای حیدری منتظر است.... فرصت این که حتی یکی از نامه‌ها و عکس‌های گذشته این دوستی دیرسال و عزیز را هم پیدا کنم ندارم. عمر برف است و آفتاب تموز.

شیراز ۷۸/۴/۷

